



Examining the Impact of *Ilhāq* and Innate Training on the Perfection of the Imperfect Souls of the Believers' Children in *Barzakh* according to Verses and Traditions

Hossein Khaleghi Pour

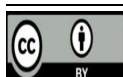
PhD Students, University of Qom

Email: montahalamal@gmail.com

Abstract

One of the challenging issues in resurrection is the fate of imperfect children in the worlds of *barzakh* (isthmus) and the hereafter. The children of the believing parents will have a different fate. According to the Qur'anic and narrative evidence, the children of believers will survive and continue to live in the afterlife, and from the perspective of Mullā Sadra's philosophy, they can, through reaching the status of imaginal immateriality, survive and reach their perfection. Since their souls are not perfected in terms of psychic perfections, they need to become perfected in order to prepare for life in immaterial worlds. According to the verses and traditions, what causes to their perfection is education and *ilhāq* (God will join with the believers their Children's imperfect souls); The soul of an immature child is either taught by saints, especially Fātima al-Zahrā (p.b.u.h.) who is the universal soul, to teach them what they could not learn in the world, or the children will join their parents or relatives, which is also related to the aim of education. The result of this paper with a descriptive-analytical method using library sources is that this education and training, either by parents or saints, is done according to the nature of the children on which they were created, and it will make their human talents and characteristics flourish. The method of this training is also in the form of symbols and signs and in the form of solitary words and inspiration of meanings. This training is not a kind of acquired knowledge; rather, it is knowledge by presence.

Keywords: imperfect souls, children, faculty of imagination, *ilhāq*, education



Authors retain the copyright. This is an open access article distributed under [Creative Commons Attribution 4.0 International License \(CC BY 4.0\)](https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).



بررسی تأثیر تکاملی الحاق و تعلیم فطری

نفوس ناقصه اطفال مؤمنان در عالم برزخ از منظر آیات و روایات

حسین خالقی پور (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری رشته کلام اسلامی دانشگاه قم

Email: montahalamal@gmail.com

چکیده

ازجمله مسائل چالش برانگیز در معاد، موضوع سرنوشت نفوس ناقصه اطفال در عوالم برزخ و قیامت است. در این میان، اطفالی که والدین مؤمن دارند، سرنوشتی متفاوت نسبت به دیگر اطفال خواهند داشت. بنابر ادله قرآنی و روایی، اطفال مؤمنان دارای بقا و حیات اخروی اند و از منظر فلسفه صدرایی نیز این نفوس با نیل به مقام تجرد خیالی، بقا دارند و می توانند به تکامل خود برسند؛ ولی به دلیل آنکه نفوس اطفال از کمالات نفسانی بی بهره و اصطلاحاً ناقص است، نیاز به تکامل دارد تا برای زندگی در عوالم مجرد آماده شود. براساس آیات و روایات، عامل تکامل این نفوس، الحاق و تعلیم است؛ نفس کودک نابالغ یا توسط اولیای الهی، به خصوص حضرت زهرا(س) که دارای مقام نفس کلی است آموزش و تعلیم می بیند تا آنچه را در دنیا نیاموخته است تعلیم ببیند یا الحاق کودک به والدین یا بستگانش اتفاق می افتد که آن نیز مرتبط با بحث تعلیم است. حاصل این نوشتار با روش توصیفی تحلیلی و کتابخانه ای بیان کننده این است که این تعلیم و تربیت، چه توسط والدین و چه اولیای الهی، ذیل فطرت اطفال که بر آن آفریده شده اند، انجام می شود و استعدادها و ویژگی های انسان در این تعلیمات شکوفا می شود. روش این تربیت نیز به صورت رمز و اشاره و در شکل حروف مفرد و القای معانی است. این تعلیم، اکتسابی نیست؛ بلکه علمی حضوری است.

واژگان کلیدی: نفوس ناقصه، اطفال، قوه خیال، الحاق، تعلیم.

مقدمه

نفوس ناقصه، نفوسی هستند که علوم و معارف را کسب نکرده و اساساً از کمالات نفسانی بی بهره‌اند که از جمله آن‌ها اطفال نابالغ، ابلهان و دیوانگان هستند. وضع نفوس ناقصه پس از مفارقت از بدن، از جمله مسائل چالش برانگیز فلسفی و کلامی است که مدّ نظر متکلمان و فیلسوفان بوده است. اهمیت این موضوع از آن روست که اگر برای این نفوس قائل به حیات برزخی و اخروی شویم، با توجه به ناقص بودن نفس آن‌ها و بی بهره‌بودنشان از کمالات انسانی، نحوه تبیین ثواب و عقاب این نفوس پیچیدگی‌هایی را به همراه دارد و اگر برای این نفوس به دلیل عدم وجود کمالات معرفتی قائل به حیات پس از مرگ نشویم، این سخن با برخی از آیات و روایات که حیات این نفوس را تأیید می‌کنند، ناسازگار خواهد بود. این نوشتار به موضوع سرنوشت نفوس ناقصه اطفال مؤمنان در برزخ می‌پردازد. تنها تفاوت این نفوس با نفوس دیگر اطفال این است که پدران و مادران آن‌ها از مؤمنان بوده و این فرزند نیز براساس احکام شریعت متولد شده است. حال سؤال اینجاست که آیا تفاوتی میان سرنوشت نفوس اطفال مؤمنان با نفوس اطفال کفار وجود دارد؟ به عبارت دیگر، آیا ایمان پدر و مادر و تولد براساس احکام دین، در وضعیت نفوس اطفال تأثیری دارد؟ و در صورت تأثیر، این تأثیر به چه صورت است؟ بنابر آیات و روایات، ایمان یا کفر والدین در سرنوشت فرزندی که در دوران طفولیت فوت کرده است، تأثیری مستقیم دارد و این موضوع هم به دلیل وجود کرامتی است که خداوند متعال برای والدین مؤمن قائل است و هم به موضوع نطفه حلال و تولد براساس شریعت اسلام ارتباط دارد. چنان‌که در احادیث مختلفی آمده است که ولد الزنا نسبت به علی (ع) و اولادش همواره دارای بغض است¹ و شاید به همین دلیل است که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: انسان شقی، در شکم مادرش شقی است و انسان سعید نیز در شکم مادرش سعید است.² پس این ایمان والدین و تولد براساس شریعت، دو عاملی است که سبب می‌شود که نفس طفل مؤمن در برزخ دارای شرایطی ویژه باشد که عامل تکامل و ترقی اوست. در ادامه، به این نوع تکامل و چگونگی آن بیشتر می‌پردازیم.

در خصوص پیشینه موضوع باید گفت: تاکنون درباره سرنوشت نفوس اطفال مؤمنان هیچ مقاله یا کتابی نوشته نشده، اما درباره سرنوشت نفوس ناقصه مقالاتی نگاشته شده است، از جمله این مقالات، مقاله «فرجام نفوس ناقصه از دیدگاه فارابی»، نوشته منصوری و کهریزی است. در این مقاله، آرای فارابی در باب معاد و سرنوشت نفوس ناقصه بررسی و بیان می‌شود که فارابی معاد نفوس ناقصه را نفی می‌کند. از همان

1. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِعَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا يَغْضُوكُمْ إِلَّا ثَلَاثَةٌ وَلَدَ زِنًا وَ مُنَافِقٌ وَ مَنْ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ وَ هِيَ حَائِضٌ. مجلسی، بحار الانوار، 104/78.

2. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ» مجلسی، بحار الانوار، 9/5.

دو نویسنده، دو مقاله دیگر مرتبط با این موضوع نوشته شده است که یکی از این مقالات تحت عنوان «فرجام نفوس ناقصه از منظر آیات و روایات» است و در آن با بررسی روایات مختلف بیان می‌شود که درخور دفاع‌ترین دیدگاه‌ها درباره نفوس ناقصه، اولاً سکوت درباره سرنوشت این نفوس و ثانیاً، مشمول رحمت الهی دانستن این نفوس است و مقاله دیگر با عنوان «فرجام نفوس ناقصه از دیدگاه ابن‌سینا» به بررسی نظرات ابن‌سینا در این باره می‌پردازد. همچنین در بخشی از مقاله‌ای با عنوان «فرجام نفوس انسانی پس از مرگ بدن در اندیشه ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا» که توسط رحیم‌پور و زارع نگاشته شده است به نظرات ابن‌سینا، سهروردی و ملاصدرا درباره سرنوشت نفوس ناقصه می‌پردازد و بیان می‌کند که درباره نفوس ناقصه، سهروردی حضور در عالم صور معلقه، ابن‌سینا تعلق به اجرام فلکی و ملاصدرا، حضور در عالم خیال را مطرح می‌کنند. باتوجه به آنچه بیان شد، در تمامی موارد مذکور اولاً، بحث راجع به نفوس ناقصه به طور مطلق است که شامل ابلهان و دیوانگان نیز می‌شود که موضوعی کاملاً مجزا از موضوع این مقاله است؛ ثانیاً، هیچ‌کدام به تفکیک نفوس ناقصه اطفال مؤمنان و غیر آن نپرداخته‌اند؛ ثالثاً، عمده مطالب بیان‌شده در این مقالات پیرامون نظرات فیلسوفان است و جنبه کلامی آن‌ها مدّ نظر نیست و حتی تنها مقاله‌ای که نگاهی کلامی به این موضوع دارد، نتیجه‌ای کلی مطرح کرده و مسئله را همچنان در ابهام باقی گذاشته است. بنابراین، جنبه بدیع این مقاله تمرکز بر سرنوشت نفوس اطفال مؤمنان با مذاقه در آیات و روایات است که تاکنون به آن نپرداخته‌اند.

۱. نظرات فیلسوفان درباره سرنوشت نفوس ناقصه

باتوجه به اینکه فیلسوفان و اندیشمندان اسلامی درخصوص نفوس ناقصه دیدگاه‌های مختلفی داشته‌اند و این نظریات حائز اهمیت است، پیش از بیان آیات و روایات، به اختصار این نظرات بیان می‌شود. درباره فرجام نفوس ناقصه، اختلاف نظر جدی میان فیلسوفان وجود دارد؛ به گونه‌ای که برخی چون فارابی به صراحت منکر حیات پس از مرگ نفوس ناقصه‌اند^۱ و برخی چون ابن‌سینا با تصریح و تأکید، معاد را امری همگانی دانسته و معدوم شدن نفوس ناقصه پس از مرگ را نظری باطل می‌داند.^۲ به نظر ابن‌سینا، نفس انسانی بعد از مرگ به بقای علت مفارق خود باقی می‌ماند.^۳ بنابراین، فرقی میان نفوس اطفال و نفوس انسان‌های بالغ وجود ندارد و چون علت مفارق هردو یکی است، هردو دارای بقای اخروی است. همچنین ابن‌سینا معتقد است که چون این نفوس هنوز تکامل نیافته‌اند، پس از مرگ باید به جسم دیگری تعلق

۱. کهریزی، منصوری، بیگلری، «فرجام نفوس ناقصه از منظر آیات و روایات»، ۹۰.

۲. ابن‌سینا، رسائل ابن‌سینا، ۱۱۰/۲.

۳. ابن‌سینا، المبدأ و المعاد، ۱۰۵.

بگیرند و بعید نیست که آن، جسم فلکی باشد که به مثابه جسم این نفوس قرار می گیرد تا به واسطه آن، مراحل از کمال را طی کند.¹ پس ابن سینا مطابق مبانی انسان شناسی اش، معاد نفوس ناقصه را پذیرفته ولی درباره کیفیت این حشر، نظرات مختلف ارائه داده است و گاهی بیان می کند که این نفوس به افلاک می پیوندند و گاه فرجام نفوس ناقصه را به رحمت پروردگار ارجاع می دهد و گاه این نفوس را نه اهل شقاوت و نه سعادت می داند.²

سهروردی نیز نفوس را به شش دسته تقسیم کرده است که مبنای این تقسیم بندی، برخورداری یا عدم برخورداری نفوس از «علم» و «عمل» است. رتبه اول نفوس از منظر شیخ اشراق، نفوس ساده پاک است.³ این دسته شامل اطفال و ابلهان می شود. وقتی نفس از بدن این دسته مفارقت می کند، دارای هیچ نوع ادراکی نیستند و علتی برای سعادت یا شقاوت آن ها وجود ندارد. شیخ اشراق برای اثبات عدم سعادت و شقاوت این نفوس، همانند ابن سینا به عدم لذت و الم اخروی شان استناد کرده و سعادت را تلذذ و شقاوت را تألم محسوب کرده و نفوس ساده را فاقد لذت و رنج دانسته است.⁴ اما صدرالمتألهین، نظر فارابی، شیخ الرئيس و شیخ اشراق را مردود می داند و معتقد است که اساس و مبنای این گفتارها همگی بر عدم اطلاع و آگاهی از وجود عالم دیگری است، به نام عالم خیال منفصل یا برزخ مابین دنیا و آخرت که در آن عالم، معاد نفوس خیالیه است.⁵ ملاصدرا می گوید: نفس انسان پس از مرگ و قطع علاقه از بدن طبیعی باقی خواهد بود و برای افراد متوسط یا ناقص در علم و عمل، نه درجه ارتقای به عالم مفارقات و نه امکان تعلق به ابدان عنصری به صورت تناسخ و نه امکان تعلق به اجرام فلکی و نه تعطیل و رهایی از هرگونه تعلقی وجود دارد. پس ناچار برای این نفوس، وجودی است نه در این عالم جسمانی و نه در عالم مجردات عقلانی، بلکه در عالمی متوسط، مابین تجسم مادی و مجرد عقلی.⁶

طبق آنچه بیان شد دیدگاه اکثر بزرگان فلسفه اسلامی در تأیید حیات اخروی نفوس اطفال است و بنابر نظر آنان، برای این نفوس ناقصه که دارای نقص در علم و ادراکات نظری هستند، بقایی متصور است.

2. حیات اخروی نفوس ناقصه اطفال از منظر قرآن و روایات

1. ابن سینا، الإشارات والتنبیها، 141.

2. کهریزی، منصوری، بیگلری، «فرجام نفوس ناقصه از منظر آیات و روایات»، 238.

3. سهروردی، مجموعه مصنفات، 235/2.

4. سهروردی، مجموعه مصنفات، 602/3.

5. صدرالدین شیرازی، الشواهد الربوبیه، 373.

6. صدرالدین شیرازی، الشواهد الربوبیه، 382.

در قرآن کریم آیات متعددی وجود دارد که براساس آنها اثبات می‌شود که حیات پس از مرگ برای همه نفوس، از جمله کودکان وجود دارد، مانند: آیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۱ یا «كُلُّ إِنَّا رَاجِعُونَ»^۲ و کلمه «کل» که فراگیری بازگشت به سوی خدا برای همه نفوس را بیان می‌کند، دلیلی قاطع بر رجوع نفوس اطفال به عالم آخرت و وجود حشر برای همه آنهاست. همچنین در آیه هشتم و نهم سوره تکویر: «وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؛ و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤال شود که به کدامین گناه کشته شدند»، که از سؤال پرسیدن در قیامت از دختران تازه متولد شده و زنده به گور شده در دوران جاهلیت خبر می‌دهد، دلالتی صریح بر حیات نفوس کودکان پس از مرگ است؛ زیرا در بیان قرآن کریم، مخاطب سؤال، قاتلان نیستند که مورد بازخواست قرار گیرند، بلکه مخاطب این سؤال، خود کودکان مقتول اند. پس قرآن کریم صراحتاً حضور این نفوس را در عرصه محشر تأیید می‌کند و این حضور در قیامت و پاسخ‌گویی به سؤال الهی، دلالتی قرآنی بر حیات قیامتی این اطفال است.

همچنین روایات متعددی که درباره شفاعت اطفال مؤمنان از پدران و مادرانشان در عرصه قیامت است، دال بر بقای این نفوس است. برای مثال، پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: «إِنَّ السَّقَطَ لَيَطْلُ مُخْبِطًا عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ أُذْخِلْ يَقُولُ حَتَّى يَدْخُلَ أَبَوَايَ؛ یعنی جنین سقط شده بر در بهشت می‌ایستد. به او می‌گویند: داخل بهشت شو، می‌گوید: تا هنگامی که پدر و مادر من داخل بهشت نشوند، داخل نمی‌شوم».^۳ پس وجود موهبت شفاعت برای این نفوس، حاکی از حیات قیامتی آنان دارد؛ ضمن آنکه این روایت، تأییدی بر بهشتی بودن این نفوس نیز محسوب می‌شود. پس بنابر آنچه بیان شد و آنچه در ادامه خواهد آمد، از منظر قرآن کریم و نیز روایات، حیات برزخی و قیامتی نفوس کودکان امری قطعی و محقق است.

۳. سرنوشت نفوس ناقصه اطفال در بیان روایات

پس از مشخص شدن ضرورت حیات برزخی و قیامتی نفوس اطفال از منظر قرآن و روایات و دیدگاه‌های اندیشمندان اسلامی، در ادامه به چگونگی این حیات می‌پردازیم. در کلام پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) درباره حیات برزخی و قیامتی نفوس ناقصه، علی‌الخصوص نفوس اطفال مطالبی نقل شده است که هر کدام از جنبه‌هایی به این موضوع پرداخته‌اند.

در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده است که ایشان توصیه می‌فرمایند که درباره موضوع سرنوشت نفوس اطفال، سکوت اختیار کنید. زراره گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم: «کودکانی که قبل از بلوغ

۱. هر انسانی مرگ را می‌چشد، سپس شما را به سوی ما باز می‌گردانند (عنکبوت: ۵۷).

۲. سرانجام، همگی به سوی ما باز می‌گردند (انبیاء: ۹۳).

۳. مجلسی، بحار الانوار، ۱۱۷/۷۹.

می‌میرند، سرنوشت آنان با چه میزانی معین می‌شود؟ امام صادق(ع) گفت: این مسئله را از رسول خدا(ص) پرسیدند و رسول خدا(ص) در پاسخ گفت: خدا بهتر می‌داند که آنان چه می‌کردند. امام صادق(ع) فرمود: منظور رسول خدا(ص) از بیان این جمله این بود که از بحث و جدل در این مسئله دم فرو بندید و سرنوشت آنان را به خدا محول کنید.¹

همچنین امام صادق(ع) در حدیثی دیگر به موضوع امتحان گرفتن از اطفال مشرکان در روز قیامت اشاره می‌فرماید. عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم: «حکم اولاد مشرکان که پیش از بلوغ می‌میرند چیست؟... فرمود: آتشی برای ایشان (کودکان) بر می‌افروزند و می‌گویند: که وارد آتش شوید، اگر اطاعت کردند و به آتش وارد شدند، آتش بر ایشان سرد و سلامت می‌شود و چنان‌که امتناع ورزیدند خداوند عزوجل به آنان می‌فرماید: چنین است اینک من شما را فرمان دادم و شما نافرمانی کردید. پس امر می‌کند آنان را به‌سوی دوزخ برند.»² البته این حدیث مربوط به فرزندان مشرکان است و خارج از موضوع این مقاله است.

سومین نوع از احادیث، احادیث مربوط به الحاق فرزندان مؤمن و فرزندان کفار به پدرانشان است که در بخش بعد بدان می‌پردازیم. چنان‌که امام صادق(ع) می‌فرماید: «أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ يُهْدَوْنَ إِلَى آبَائِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ یعنی فرزندان مؤمنان در روز قیامت به‌سوی پدرانشان (در بهشت) هدایت می‌شوند.»³ یا در حدیثی مشابه از امیرالمؤمنین(ع) نقل شده است که: «أَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ مَعَ آبَائِهِمْ فِي النَّارِ وَأَوْلَادُ الْمُسْلِمِينَ مَعَ آبَائِهِمْ فِي الْجَنَّةِ؛ یعنی فرزندان مشرکان با پدرانشان در دوزخ‌اند و فرزندان مسلمانان، با پدرانشان در بهشت‌اند.»⁴

شیخ صدوق در خصوص این حدیث و در پاسخ به این شبهه می‌گوید که خداوند چطور فرزندان کفار را وارد دوزخ می‌کند که هنوز به هیچ معصیتی آلوده نشده‌اند: فرزندان مشرکان و کفار با پدر و مادرشان در جهنم هستند ولی از گرمای آن متأثر نمی‌شوند تا هنگامی که در روز قیامت حجت بر آنان تمام و به آن‌ها

1 الصادق(ع) عَنْ زُرَّازَةَ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) مَا تَقُولُ فِي الْأَطْفَالِ الَّذِينَ مَاتُوا قَبْلَ أَنْ يَتَلْعَقُوا فَقَالَ سَبَّلَ عَنْهُمْ رَسُولُ اللَّهِ(ص) فَقَالَ اللَّهُ أَعْلَمَ بِمَا كَانُوا عَابِلِينَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ فَقَالَ يَا زُرَّازَةُ هَلْ تَدْرِي مَا عَنِي بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) قَالَ قُلْتُ لَا فَقَالَ إِنَّمَا عَنِيَ كَفُّوا عَنْهُمْ وَلَا تَقُولُوا فِيهِمْ شَيْئاً وَزِدُوا عِلْمَهُمْ إِلَى اللَّهِ» کلبی، الکافی، 249/3.

2 عن عبدالله بن سنان قال: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ(ع) عَنْ أَوْلَادِ الْمُشْرِكِينَ يَمُوتُونَ قَبْلَ أَنْ يَتَلْعَقُوا الْحَنْتَ، قَالَ: كُفَّارٌ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ، يَدْخُلُونَ مَدَاخِلَ آبَائِهِمْ. وَ قَالَ يُؤَجَّجُ لَهُمْ نَارًا فَيَقَالُ لَهُمْ: ادْخُلُوهَا، فَإِنْ دَخَلُوهَا كَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا، وَإِنْ أَبَوْا قَالَ لَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: هُوَذَا أَنَا قَدْ أَمَرْتُكُمْ فَعَصَيْتُمُونِي، فَيَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِمْ إِلَى النَّارِ» مجلسی، بحار الانوار، 295/5.

3. مجلسی، بحار الانوار، 289/5.

4. ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، 491/3.

فرمان داده می‌شود که (برای امتحان) در آتشی که بر ایشان می‌افروزند، داخل شوند.¹

پس درباره سرنوشت فرزندان مؤمنان اختلافی نیست و فقط اختلاف در فرزندان مشرکان و کفار است که آیا بدون امتحان وارد دوزخ می‌شوند یا بعد از امتحان الهی در قیامت، سرنوشتشان مشخص می‌شود که البته ورود اطفال کفار بدون هیچ‌گونه آزمایشی از عدل و حکمت الهی به دور است و براساس حسن و قبح عقلی نیز مردود است. در روایات نیز این نکته مورد تأکید است، چنان‌که امام باقر(ع) درباره معنای مستضعف می‌فرماید: «(مستضعف) کسی است که ترفندی در برابر کفر نمی‌یابد تا کفر بورزد و به‌سوی ایمان نیز راهی نمی‌یابد؛ نه می‌تواند ایمان آورد و نه می‌تواند کفر بورزد، ایشان کودکانند و هر که از مردان و زنان در عقل و خرد، هم‌پایه کودکان باشد، قلم مجازات از ایشان برداشته می‌شود.»²

4. چگونگی ادامه حیات نفوس ناقصه اطفال مؤمنان در برزخ

آیه‌ای وجود ندارد که به‌صراحت به چگونگی حیات نفوس اطفال در برزخ و قیامت پرداخته باشد و تنها آیه‌ای که تا حدودی مرتبط با این مبحث است، آیه 21 سوره طور است.

در آیه 21 سوره طور از الحاق فرزندان مؤمنان به پدرانشان در عوالم آخرت خبر می‌دهد: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ»³ و آن‌ها که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند، فرزندانشان را (در بهشت) به آن‌ها ملحق می‌کنیم و از عمل آن‌ها چیزی نمی‌کاهیم و هرکس در گرو اعمال خویش است.

در تفاسیر مختلف، مصادیق این آیه محل اختلاف است. برخی معتقدند که این آیه صرفاً به اولاد کبار مؤمنان تعلق دارد، از جمله علامه طباطبایی این آیه را در خصوص فرزندان نابالغ نمی‌پذیرد و معتقد است که معنای آیه این است که: ما از میان ذریه‌های مؤمنان، آن‌هایی را که در ایمان به خدا به‌نوعی از پدران پیروی کنند به پدرانشان ملحق می‌کنیم، هرچند که ایمانشان به درجه ایمان پدرانشان نرسد و ناگزیر باید بگوییم منظور از این اتباع، اتباع فرزندان بالغ است، چون خردسالانی که به حد تکلیف نرسیده‌اند، ایمانشان هنوز ایمان صحیح نشده است، پس قهراً مراد از ذریه، فرزندان کبیرند که مکلف به ایمان هستند. بنابراین، آیه شریفه شامل صغار از اولاد که قبل از بلوغ از دنیا می‌روند، نمی‌شود و این منافات ندارد با اینکه اولاد صغار مؤمنان هم شرعاً محکوم به ایمان باشند، مگر اینکه بگوییم: نکره آمدن ایمان، عمومیت را می

1. ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، 492/3.

2. الإمام الباقر(ع) عَنْ حَمَادِ بْنِ الظَّيَّانِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ(ع) قَالَ: «سَأَلْتُ عَنِ الْمُسْتَضْعَفِ فَقَالَ هُوَ الَّذِي لَا يَسْتَطِيعُ جِلْدَهُ الْكُفْرَ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ فَهُمْ الصَّبِيَّانِ، وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ غُلُولِ الصَّبِيَّانِ مَنْ رُفِعَ عَنْهُ الْقَلَمُ» قمی، تفسیر القمی، 149.

3. طور: 21.

رساند و معنا چنین می‌شود: ذریه ایشان در ایمان که از پدران خود پیروی کرده‌اند، حال چه اینکه آن ایمان، ایمان واقعی باشد یا ایمان به‌حسب حکم شرع باشد. بعضی دیگر نیز گفته‌اند: مراد از کلمه "ذریه"، تنها اولاد صغار است.¹ در تفسیر نمونه نیز بیان شده است که از تعبیرات آیه برمی‌آید که منظور، فرزندان بالغی است که در مسیر پدران گام بر می‌دارند، در ایمان از آن‌ها پیروی می‌کنند و از نظر مکتبی به آن‌ها ملحق می‌شوند. ولی جمعی از مفسران «ذریه» را در اینجا به معنای اعم تفسیر کرده‌اند، به طوری که اطفال خردسال را نیز شامل می‌شود، اما این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا تبعیت در ایمان، دلیل بر رسیدن به مرحله بلوغ یا نزدیک آن است، مگر اینکه گفته شود اطفال خردسال در قیامت به مرحله بلوغ می‌رسند و آزمایش می‌شوند و هرگاه از این آزمایش پیروز در آیند ملحق به پدران می‌شوند. البته هیچ مانعی ندارد که فرزندان خردسال نیز به احترام پدران به بهشت روند و در کنار آن‌ها قرار گیرند. سخن در این است که آیا آیه فوق ناظر به این مطلب است یا نه؟ گفتیم تعبیر به پیروی از پدران در ایمان نشان می‌دهد که منظور بزرگسالان است.²

اما برخی دیگر از مفسران معتقدند که منظور از این آیه، اولاد صغار و کبار مؤمنان‌اند.³ برای مثال، ذیل این آیه در تفسیر طبری به نقل از برخی تفاسیر بیان شده است که مؤمنان و فرزندان کبارشان که ایمان آورده‌اند، به واسطه ایمانشان و فرزندان صغارشان که به سن ایمان نرسیده‌اند، هردو به پدرانشان ملحق می‌شوند⁴ یا در تفسیر روح البیان با استناد به حدیث نبوی «إِنَّ اللَّهَ يَرْفَعُ ذَرِيَّةَ الْمُؤْمِنِ فِي دَرَجَةٍ وَانْ كَانُوا دُونَهُ لِقَرَّبِهِمْ عَيْنَهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ»⁵ بیان می‌کند: «الْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» یعنی اولاد صغار و کبار، در درجه انسان مومن هستند و در آن دلالتی روشن است بر اینکه ولد صغیر به تبعیت از یکی از والدینش به ایمان حکم می‌شود⁶ یا در تفسیر نورالثقلین بیان شده است که در حدیثی آمده است: اطفال مؤمنان به پدرانشان ملحق می‌شوند و این قول خداوند عزوجل است که «بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»⁷ در برخی روایات نیز به این نکته اشاره شده است که این الحاق فرزندان برای روشنی چشم پدران مؤمن است⁸ و در قیامت، فرزندان

1. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، 18/19.

2. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، 429/22-430.

3. حویزی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، 140/5؛ شاه‌عبدالعظیمی، تفسیر اثنی عشری، 302/12؛ طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، 15/27 و...

4. طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، 15/27.

5. همانا خداوند فرزندان فرد مؤمن را تا درجه او بالا می‌برد حتی اگر پایین‌تر از او باشند، برای آنکه چشمانشان روشن شود، سپس این آیه را خواندند: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينَ» (طور: 21) فیض کاشانی، تفسیر الصافی، 79/5.

6. حقی برسوی، تفسیر روح البیان، 192/9.

7. «أَنَا أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ فَيُلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَأَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ يُلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. «بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» حویزی، تفسیر نور الثقلین، 15/139.

8. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» قَالَ: فَقَالَ: قَصَّرَتِ الْأَنْبَاءُ عَنْ عَمَلِ الْآبَاءِ، فَأَلْحَقُوا

مؤمنان به سمت پدرانشان هدایت می‌شوند.¹

در روایات متعددی نیز راجع به این موضوع، به صراحت سخن به میان آمده، از جمله در حدیثی نقل شده است که: «أَمَّا أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ فَيُلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَأَوْلَادُ الْمُشْرِكِينَ يُلْحَقُونَ بِآبَائِهِمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ»² که آوردن کلمه اطفال و استناد معصوم به آیه مذکور، دلیلی واضح بر این مدعاست. دقت نظر در معنای لغوی کلمه الحاق نیز می‌تواند موضوع را روشن‌تر کند؛ چراکه لحق و لحاق، به معنای ادراک و رسیدن است و لحوق، به معنای ملازمت است³ و فرق میان «اتباع» و «لحوق» با اینکه در هر دو تقدم و تأخر هست، این است که در اتباع باید تابع و متبوع هر دو درباره اتباع مشترک باشند. هر جا که متبوع می‌رود و هر کاری که او می‌کند، تابع هم برود و بکند، آن وقت است که می‌گوییم فلانی از فلان کس تبعیت کرد، برخلاف لحوق که لازم نیست در کار و راه ملحق شرکت داشته باشد⁴ و چون هدف خداوند از این الحاق، خشنودی و چشم‌روشنی پدران مؤمن است و در لحوق لازم نیست که لاحق در کار و راه ملحق شرکت داشته باشد، پس می‌توان این آیه را شامل نفوس فرزندان قبل از بلوغ نیز دانست، چنان‌که درباره ابراهیم فرزند پیامبر اکرم (ص) که در سنین شیرخوارگی از دنیا رفت، از امام صادق (ع) نقل شده است که: «مات إبراهيم و له ثمانية عشر شهرا فأتم الله رضاعه في الجنة»؛ یعنی ابراهیم در هجده ماهگی از دنیا رفت، پس خداوند شیرخوارگی او را در بهشت تمام کرد⁵ و همچنین در خصوص حضرت علی اصغر (ع)، فرزند شیرخواره امام حسین (ع) که در کربلا به شهادت رسید، آمده است که بعد از شهادتش دایه‌ای در بهشت برای شیردادن به او آماده شد.⁶ البته تفاسیری که مصداق این آیه را اولاد صغیر نمی‌داند با تفسیر «ذریه»، به معنای اعم، آن را به نحوی پذیرفته‌اند.

5. چگونگی تکامل نفوس ناقصه اطفال مؤمنان در برزخ

همان‌طور که بیان شد درباره سرنوشت فرزندان مؤمنان در روایات و تفاسیر اختلافی وجود ندارد و

الْأَنْبَاءُ بِالْإِيمَانِ لِنَقَرٍ بِذَلِكَ أَغْنَيْهُمْ. مجلسی، بحارالانوار، 289/5.

1. وَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ يَهْدُونَ إِلَى آبَائِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». مجلسی، بحارالانوار، 289/5.

2. کودکان انسان‌های مؤمن، به پدرانشان و کودکان انسان‌های مشرک، به پدران ملحق می‌شوند؛ چنان‌که خداوند عزوجل فرموده است: «بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» مجلسی، بحار الانوار، 292/5.

3. قرشی بنایی، قاموس قرآن، 184/6.

4. طباطبائی، ترجمه تفسیر المیزان، 16/19.

5. ابن بابویه، کتاب من لایحضره الفقیه، 491/3.

6. فإذا بطل له يبكي عطشاً، فأخذته على يده وقال: «يا قوم إن لم ترجموني فأرحموا هذا الطفل. فرماه رجل منهم بسهم فذبحه. فجعل الحسين يبكي ويقول: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِنُعْصِرَ نَاصِرَتَهُمْ فَنَقْلُوهُمْ. فنودي من الهواء: دعه يا حسين فإن له مرضعاً في الجنة» مولانی، مع الרכب الحسيني من المدينة الى المدينة، 409/1.

همگی، متفق بر دخول این افراد به بهشت هستند. اما این سؤال مطرح است که این نفوس که معروف به نفوس ناقصه هستند، چگونه با الحاق به تکامل می‌رسند؟

در این خصوص روایاتی وجود دارد که چگونگی تکامل فرزندان مؤمنان در بهشت را بیان می‌کند. در این احادیث، الحاق را به دلیل تربیت این نفوس می‌داند. برای نمونه، در حدیثی از امام صادق(ع) نقل شده است که: «زمانی که طفلی از اطفال مؤمنان می‌میرد، منادی در ملکوت آسمان‌ها و زمین ندا می‌دهد که: آگاه باشید که فلان پسر فلان از دنیا رفت. پس اگر پیش از او والدینش یا یکی از والدینش یا دیگر بستگانش که مؤمن‌اند از دنیا رفته باشند، (این طفل) به آن‌ها داده می‌شود که به او تغذیه دهند، وگرنه او را به فاطمه(س) می‌دهند که به او غذا دهد تا اینکه والدینش یا یکی از آن‌ها یا بستگان مؤمنش (از دنیا بروند و به برزخ) بیایند و او را به آن‌ها دهد.»¹

در حدیثی دیگر از امام صادق(ع) نقل شده است که: «خداوند متعال، (ارواح) اطفال مؤمنان را به‌سوی ابراهیم(ع) و ساره بالا می‌برد تا از درختی بهشتی که پستان‌هایی مانند پستان‌های گاو دارند، در یک قصر آن‌ها را شیر دهند و روز قیامت به آن‌ها جامه پوشند و بوی خوش زنند و به پدرهاشان پیشکش کنند و آنان به همراه پدران، شاهان بهشت‌اند و این است معنای قول خداوند عزوجل: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ.»² البته در برخی روایات، به جای «يُرْفَعُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ سَارَةَ» آمده است: «كَقُلِّ إِبْرَاهِيمَ وَ سَارَةَ»³ و نیز «يُدْفَعُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ سَارَةَ»⁴ که هر سه تضادی در معنا ندارند یا در حدیثی مشابه، پیامبر اکرم(ص) می‌فرماید: «آیا نمی‌دانید کودکان در زیر عرش الهی برای پدران خود طلب آمرزش می‌کنند؟ حضرت ابراهیم(ع) آنان را نگهداری و ساره(ع) آنان را در کوهی از مشک و عنبر و زعفران تربیت می‌کند»⁵ یا در یکی از سفرهای معراج، پیامبر اکرم(ص)، ابراهیم(ع) را ملاقات می‌کند و ابراهیم(ع) می‌فرماید که: «من از خداوند درخواست کردم که غذا دادن اطفال شیعیان علی بن ابیطالب(ع) را

1. رَوَى أَبُو زَكْرِيَّا عَنْ أَبِي بصير قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا مَاتَ طِفْلٌ مِنْ أَطْفَالِ الْمُؤْمِنِينَ نَادَى مُنَادٍ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَا إِنَّ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ قَدْ مَاتَ فَإِنْ كَانَ مَاتَ وَالِدَاهُ أَوْ أَخَذَهُمَا أَوْ بَعْضُ أَهْلِ بَيْتِهِ مِنْ الْمُؤْمِنِينَ دَفَعَ إِلَيْهِ يَغْذُوهُ وَ إِلَّا دَفَعَ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ تَغْذُوهُ حَتَّى يَقْدَمَ أَبَوَاهُ أَوْ أَخَذَهُمَا أَوْ بَعْضُ أَهْلِ بَيْتِهِ فَتَدْفَعُهُ إِلَيْهِ» مجلسی، بحار الانوار، 293/5.

2. بَسْتَنْدِهِ الصَّحِیح عَنْ أَبِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَرْفَعُ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ سَارَةَ أَطْفَالِ الْمُؤْمِنِينَ يَغْذُوهُمْ بِشَجَرٍ فِي الْجَنَّةِ لَهَا أَخْلَافٌ كَأَخْلَافِ الْبَقَرِ فِي قَصْرِ مِنْ دُرٍّ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ أَلْبَسُوا وَ طَيَّبُوا وَ هُدُوا إِلَى آبَائِهِمْ فَهُمْ مَلُوكٌ فِي الْجَنَّةِ مَعَ آبَائِهِمْ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» فیض کاشانی، تفسیر الصافی، 49/3.

3. ابن بابویه، التوحید، 393.

4. مجلسی، بحار الانوار، 293/5.

5. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «.... أَوْ مَا عَلِمْتُ أَنَّ الْوِلْدَانَ تَحْتَ عَرْشِ الرَّحْمَنِ يَسْتَغْفِرُونَ لِآبَائِهِمْ وَ يَحْضُنُهُمْ إِبْرَاهِيمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ تَرْبِيَتُهُمْ سَارَةُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فِي جَنَّةٍ مِنْ مِسْكِ وَ عُنْبُرٍ وَ زَعْفَرَانٍ» کلینی، الکافی، 334/5.

به من واگذار کند و من هم تا روز قیامت این کار را انجام خواهم داد.^۱ مجموع این روایات از نظر معنا و محتوا دارای مشابهت هستند و این گونه برداشت می شود که منظور از تغذیه اطفال، همان تغذیه معنوی یا تربیت اطفال است که در اینجا این تربیت برعهده حضرت ابراهیم (ع) و همسرشان بیان شده است. همچنین در حدیثی دارای اهمیت از امام صادق (ع) نقل شده است که اطفال شیعیان ما از مؤمنان را فاطمه (س) تربیت می کند.^۲

اکنون شاید این سؤال اینجا مطرح است که چرا در برخی روایات، حضرت زهرا (س) و در برخی روایات، حضرت ابراهیم (ع) و ساره (س) مسئول تربیت فرزندان شیعیان هستند و دلیل این اختلاف چیست؟ در پاسخ باید گفت: اولاً، آنچه دارای اهمیت است امر تربیت این اطفال است که یا توسط خود والدین یا توسط اولیای الهی انجام می شود؛ ثانیاً، علامه مجلسی معتقد است که این احادیث با یکدیگر جمع شدنی اند؛ زیرا می توان گفت فرزندان شیعیانی که دارای مرتبه ایمانی بالاتری هستند، توسط حضرت زهرا (س) و مابقی اطفال مؤمنان توسط حضرت ابراهیم (ع) تربیت می شوند یا اینکه فرزندان شیعیان به حضرت زهرا (س) سپرده شده و ایشان برای امر تربیت، کودکان را به حضرت ابراهیم (ع) می سپارند و اساساً نظام بهشت دارای تراحمات دنیوی نیست و بنابراین منافاتی میان تربیت این اطفال توسط حضرت زهرا (س) و حضرت ابراهیم (ع) و همسرشان به طور هم زمان وجود ندارد.^۳

براساس این روایات می توان گفت که نفوس ناقصه و اطفال در عالم برزخ تحت تعلیم انبیا و اولیای الهی قرار می گیرند و برای ورود به عالم قیامت آماده می شود.^۴ و همان طور که پیش تر نیز بیان شد همه فیلسوفان و اندیشمندان نیز معتقدند که تعلیم یا ادراکات نظری می تواند عامل بقا و تکامل نفس در عوالم برزخ و قیامت باشد، پس به همین دلیل تعلیم نفوس ناقصه ضرورت خواهد داشت.

6. ماهیت تعلیم و آموزش نفوس اطفال مؤمنان در برزخ

بعد از اثبات ضرورت وجود تعلیم در برزخ، باید به این نکته اشاره کرد که بنابر مطالب بیان شده، سرنوشت اطفال مؤمنان در برزخ طبق آیات و روایات، الحاق و تعلیم است و این الحاق و تعلیم نیز در ارتباط با یکدیگرند و الحاق به اولیای خدا به دلیل تعلیم نفس است. منظور از تغذیه کودکان در بهشت نیز همان تعلیم و تربیت است، چنان که نقل شده که در معراج، زمانی که گذر پیامبر اکرم (ص) به پیرمردی افتاد

۱. سَأَلْتُ اللَّهَ رَبِّي أَنْ يُؤَلِّمَنِي غَدَاءَ أَطْفَالٍ شِيعَةٍ عَلَيَّ بَنِي أَبِي طَالِبٍ فَأَنَا أُغَذِّيهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. مجلسی، بحار الانوار، 121/27.

۲. عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ أَطْفَالَ شِيعَتِنَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تُرَبِّيهِمْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ» مجلسی، بحار الانوار، 289/5.

۳. مجلسی، بحار الانوار، 294/5.

۴. شاهملکی، سرنوشت ارواح در برزخ، 38.

که زیر درختی نشسته و اطراف او را کودکانی گرفته بودند، پیامبر اکرم(ص) از جبرئیل پرسید که این شخص کیست؟ و جبرئیل پاسخ داد که او پدرت، ابراهیم(ع) است و آن کودکان، اطفال مؤمنان هستند که ابراهیم(ع) آن‌ها را تغذیه می‌کند¹ و مشخص است که تغذیه در اینجا، تعلیم به کودکان است که ابراهیم(ع) مشغول به آن بود. ضمن آنکه اساساً موضوع تعلیم و تربیت در برزخ، نه تنها برای اطفال؛ بلکه برای دیگر مؤمنان نیز وجود دارد؛ چنان‌که در روایتی از امام صادق(ع) نقل شده است که حضرت فرمودند: هرکس از دوستان و شیعیان ما بمیرد و نتواند قرآن را درست بخواند، آن را در قبر (یعنی برزخ) به او می‌آموزند تا خداوند درجات او را در بهشت بالا ببرد² و در الحاق فرزند به والدین و بستگان مؤمنش نیز موضوع تعلیم، محتمل خواهد بود؛ چراکه اگر تربیت توسط اولیای الهی انجام نشود، این نیاز اطفال برطرف نشده و والدین یا بستگانش باید این وظیفه را در بهشت برعهده گیرند.

پس اساساً آموزش و تربیت، مخصوص اطفال نیست و درباره هرکسی به حسب رتبه معرفتی و علاقه و اراده او وجود دارد و در جهان برزخ، بسیاری از علوم و معارف دین برای انسان‌ها روشن و مشهود خواهد شد و همان‌طور که بیان شد شیعیان برای ترفیع درجات، ابتدا از تعلیم قرآن بهره‌مند خواهند شد و سپس با فرمان اقرأ و ارق می‌خوانند و در درجات بهشت صعود می‌کنند و این صعود در درجات بهشت، پاداش قرائت در عالم آخرت نیست؛ زیرا در عالم برزخ، تکلیف و عمل مکلفانه که جزا را به همراه داشته باشد نیست، بلکه صعود بهشتیان در درجات بهشت، همان ظهور انس با قرآن در دنیاست.³ ملاصدرا نیز معتقد است که مردم (به جز کفار و مشرکان و معاندان) همانند اطفال، نفوسشان نسبت به درجاتشان ناقص و مراتب نقصانشان بر حسب مقدار جهلشان است⁴ و طبیعتاً نیازمند تعلیم در برزخ هستند.

ملاصدرا تربیت ارواح اطفال مؤمنان را عنایتی ربانی می‌داند و معتقد است که رزق آنان از طریق شیرهای بهشتی است و به آن‌ها لطائف رحمت و رضوان چشیده می‌شود⁵ و این اطفال در عالم برزخ تحت تربیت قرار می‌گیرند تا نواقص وجودی‌شان برطرف شود و مستعد زندگی در عوالم اخروی شوند. ضرورت این تربیت را در برخی از جملات ملاصدرا می‌توان یافت: «هر نفسی در اول خلقت، در

1. لَمَّا أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ قَاعِدٍ تَحْتَ شَجَرَةٍ وَحَوْلَهُ أَطْفَالٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «مَنْ هَذَا الشَّيْخُ يَا جِبْرِئِيلُ قَالَ هَذَا

أَبُوكَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ فَمَا هَؤُلَاءِ الْأَطْفَالُ حَوْلَهُ قَالَ هَؤُلَاءِ أَطْفَالُ الْمُؤْمِنِينَ حَوْلَهُ يُغْدُوهُمْ» مجلسی، بحار الانوار، 229/6.

2. عَنْ خُفْصِ بْنِ غِيَاثٍ قَالَ: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: ... يَا خُفْصُ مَنْ مَاتَ مِنْ أَوْلِيَائِنَا وَشِيعَتِنَا وَ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْآنَ عَلَّمْ فِي قَبْرِهِ لِيَرْفَعَ اللَّهُ بِهِ دَرَجَتَهُ فَإِنَّ دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ عَلَى قَدَرِ عَدَدِ آيَاتِ الْقُرْآنِ فَيُقَالُ لِقَارِي الْقُرْآنِ اِقْرَأْ وَ لِقَافِيهِ اِقْرَأْ» ابن بابویه، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، 129/1.

3. جوادی آملی، تسنیم، 245/1.

4. باقی الناس بمنزلة الاطفال الناقصين على درجاتهم و مراتب نقصاناتهم على حسب جهالاتهم. صدرالدین شیرازی، تفسیر القرآن الکریم، 73/5.

5. إن العناية الربانية لما تعلقت بتربية اطفال الأرواح العالية أفاد لهم رزقهم من البان ضرور الملكوت و الجنان و أذاق لهم من لطائف الرحمة و الرضوان. صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة، 41/7.

جمع کمالات حسی و خیالی و عقلی بالقوه است و در مدت بودنش در بدن دنیوی، اخلاق و عادات و آرا و ملکات شریفه یا پست را اکتساب می‌کند و از قوه به فعل تبدیل می‌شود. پس نفوس انسان، در اول تکوین، قابلیت محض و متعلق به هیولی است و به حسب اکتساب ملکات نفسانی، از قوه به فعل خارج می‌شود»^۱ و نیز در جایی دیگر ملاصدرا بیان می‌کند که: «نفس انسان بعد از نابودی جسم، دارای وجودی استقلال است که به حسب افعال و اعمالشان، یک نوع فعلیت یافته هستند»^۲ براساس این سخنان، نفس اطفالی که خالی از ملکات نفسانی و اخلاق و عادات و نظرات هستند، استقلال وجودی ندارد؛ زیرا قوه محض هستند و در عالم برزخ نیازمندند که ملکات نفسانی را اکتساب کنند تا دارای وجودی استقلالی و مستعد حیات برزخی و قیامتی شوند.

اما سؤال اصلی این است که محتوای این آموزش‌ها چیست و با چه روشی به اطفال تعلیم داده می‌شود؟

برای فهم ماهیت این تربیت باید به معنای تربیت توجه کرد. تربیت عبارت است از: پرورش دادن؛ یعنی استعدادهای درونی‌ای را که بالقوه در شیئی موجود است به فعلیت درآوردن و پروردن که فقط در خصوص موجودهای زنده صادق است و از همین جا معلوم می‌شود که تربیت باید تابع و پیرو فطرت، یعنی تابع و پیرو طبیعت و سرشت شیء باشد.^۳ پس محتوای تربیت اطفال در برزخ، ذیل فطرت آنهاست. فطرتی که از بدو تولد همراه انسان است، چنان‌که پیامبر اکرم (ص) فرمود: «کل مولود یولد علی الفطرة»^۴ یعنی هر انسانی که متولد می‌شود، با فطرت متولد می‌شود. بنابراین، اطفالی که پیش از بلوغ مرده‌اند، چندان فرصتی برای ایجادشدن حجاب‌ها بین استعدادهای (فطری) آنها و فعلیاتشان نبوده است تا مانع فعلیت یافتن و تشدید آنها شود. آنها با همان فطرت پاک خود، به آن عالم باز می‌گردند. فطرتی که به جز حجاب‌بودن در عالم ماده، از حجاب‌های دیگر مانند افکار و نیات نادرست به دور است. برای مثال، از جمله استعدادهای کودکان، حقیقت طلبی است که چون هنوز از فطرت خود دور نشده‌اند، راسخ در نفس آنهاست و مانع بروز آن، تنها همان مادیت است. لذا نفوس آنان آمادگی دریافت تربیتی متناسب با عوالم اخروی را خواهند داشت.^۵ همچنین در فطرت انسان تمایلی عالی وجود دارد که آن تمایل به پرستش است. انسان خودش را با یک حقیقتی، وابسته و پیوسته می‌داند و دلش می‌خواهد به آن حقیقت نزدیک

۱. صدرالدین شیرازی، المبدأ و المعاد، ۳۳۲.

۲. صدرالدین شیرازی، المبدأ و المعاد، ۳۴۹.

۳. مطهری، مجموعه آثار، ۵۵۳/۲۲.

۴. کلینی، الکافی، ۱۳/۳.

۵. امامی جمعه و وداد، تکامل اخروی در چشم‌انداز صدرایی، ۱۳۵-۱۳۶.

شود، او را تسبیح کند و به‌سوی او برود. پس در دل انسان، نه در مغز انسان، در کانون تمايلات و احساسات انسان، پایه‌ی خداشناسی هست.¹ قرآن نیز به‌طور صریح، دین را امری فطری می‌داند و در آیه 30 سورة روم آمده است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا؛ یعنی پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این سرشت الهی است که خداوند انسان‌ها را بر آن آفریده.» پس در برزخ، فطرت اطفال تربیت می‌شود و هرآنچه، استعدادها و ویژگی‌های انسان است، ازجمله خداشناسی، حقیقت‌طلبی، کمال‌خواهی و... شکوفا می‌شود؛ چراکه اگر انسان دارای یک سلسله فطریات باشد، قطعاً تربیت او باید با درنظرگرفتن همان فطریات صورت گیرد و اصل لغت تربیت، یعنی رشد دادن و پرورش دادن و این مبنی بر قبول کردن یک سلسله استعدادها و به‌تعبیر امروز، یک سلسله ویژگی‌ها در انسان است.²

اما ملاصدرا روش این تعلیم و تربیت را این‌چنین بیان می‌کند: تغذیه لطیفه روحانی اطفال، در شکل حروف مفرد به‌طریق رمز و اشاره به اطفال آموزش داده می‌شود تا بیگانگان از آن مطلع نشوند.³ ضمن آنکه، این یاد دادن می‌تواند از باب القای معانی باشد. به‌عبارت دیگر، این علم اکتسابی نخواهد بود؛ بلکه علمی حضوری است.⁴

7. مقام مادری یا مقام نفس کلی فاطمه(س) برای نفوس اطفال مؤمنان

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که چرا اساساً وظیفه تربیت اطفال مؤمنان با حضرت زهرا(س) است؟ در پاسخ باید گفت که: قطعاً این موضوع مرتبط با مقام مادری یا نفس کلی حضرت زهرا(س) است؛ زیرا کل عالم هستی مانند هر موجودی، دارای یک جنبه پذیرش و قابلیت برای دریافت وجود است که اصطلاحاً به آن، مقام نفس کل گفته می‌شود و اگر آن قابلیت نبود، عالم هستی، موجود نمی‌شد و به‌عبارت دیگر، نفس کل، ظرف و بستر وجود عالم است. این حقیقت که دارای تجرد تام است، در هریک از مراتب وجود، متناسب با مرتبه وجودی آن عالم، دارای مصداق و مظهر و تجلی تام است و مصداق و مظهر نفس کل در عالم ماده، فاطمه زهرا(س) است. چنان‌که برخی از کنیه‌های ایشان، ازجمله ام‌ابیه‌ها، عبارت «أم» وارد شده است که تأییدی بر مقام مادری فاطمه زهرا(س) در هستی دارد که این کنیه‌ها عبارت‌اند از: أم البریة،⁵ که به‌معنای مادر همه مخلوقات است و شاید دلیل اینکه حضرت زهرا(س) مادر

1. مطهری، توحید، 33.

2. مطهری، فطرت، 15.

3. أغذية لطيفة روحانية في كسوة الحروف المفردة على طريقة الرمز و الإشارة إلى مقاصد أهل البشارة لنلا يطلع عليها الأغیار. صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالية، 41/7.

4. امامی جمعه و وداد، تکامل اخروی در چشم‌انداز صدرایی، 135-136.

5. مسعودی، اسرار الفاطمیة، 279.

همه مخلوقات است این روایت از پیامبر اکرم (ص) باشد که ایشان، خلق آسمان‌ها و زمین را از نور فاطمه زهرا (س) بیان می‌کند^۱ و از این کنیه و حدیث نقل شده این طور برداشت می‌شود که هستی عالم و مافیها، مدیون و مرهون وجود مقدس حضرت زهرا (س) است. دیگر کنیه‌های آن حضرت که همراه با کلمه «اُم» است نیز درخور تأمل و تدبیر است: «اُمُّ الْأَبْرَارِ یا اُمُّ الْبِرَّةِ، اُمُّ الْأَزْهَارِ (مادر گل‌ها و شکوفه‌ها)، اُمُّ الْأَطْهَارِ، اُمُّ الْأَنْوَارِ، اُمُّ الْبَلَجَةِ (مادر روشنایی)، اُمُّ الرَّأْفَةِ، اُمُّ الْعَطِيَّةِ، اُمُّ الْعَلَا، اُمُّ الْعِلْمِ، اُمُّ الْفَضَائِلِ، اُمُّ الْكِتَابِ، اُمُّ الْمُؤْمِنِينَ، اُمُّ الْمَوَانِحِ (مادر بخشنندگان) و اُمُّ النِّجَاءِ»^۲

نکته درخور توجه و مهم این است که مقام مادری فاطمه زهرا (س)، تنها برای امامان از نسل ایشان نیست و حتی پیامبر اکرم (ص) نیز ایشان را مادر خود نامید و امام صادق (ع) کنیه ایشان را ام اییها بیان می‌کند.^۳ اما آیا ام اییها خواندن حضرت صدیقه (س) صرفاً محاوره‌ای عام و از سر مهر پدرانه است یا پیامبر اکرم (ص) قصد مکشوف کردن حقایق وجودی فاطمه (س) را دارد؟ در عرف محاورات عامه، پدر، دخترش را مادر می‌خواند و در فارسی به مادر جان و مادر عزیز و نظایر آن‌ها صدا می‌زند و لکن در بیان این حدیث، بدین حد عرف عام نباید اکتفا کرد، چنان‌که باز در عرف محاورات عامه، اگر دختری پدرش را خدمت و پذیرایی و پرستاری کرده است، گویند این دختر درباره پدرش مادری کرده است و حضرت صدیقه طاهره، فاطمه (س) بدین معنا نیز به رسول خدا (ص) خدمت و زحمت مادری اعمال کرد و ما این وجه معانی ام اییها را انکار نداریم^۴ ولی قدر مسلم، معنای ام اییها فراتر از این محاورات عامه است. برای فهم دقیق معنای ام اییها باید به این نکته اشاره کرد که انسان کامل اگر مرد باشد، مظهر و صورت عقل کل و اگر زن باشد، مظهر و صورت نفس کل است. بنابراین، سید اوصیا و سرّ انبیاء و مرسلین، صورت عقل کل و مظهر او بر وجه اتم است و همچنین حقیقت اُمّ الکتاب، سیده نساء عالمین، فاطمه، بتول زهرا، صورت نفس کل و مظهر آن بر وجه اتم است^۵ یا به عبارتی، چون در عالم خلقت، انسانیت زوج است؛ «مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى»^۶ در آن قله رفیع انسانیت، در یک ناحیه، شخص پیغمبر خاتم (ص) است که به مقام سیادت مطلق رسیده و در یک طرف دیگر، در نقطه‌ای مافوق تمام نقاط که مافوق آن نقطه‌ای نیست، فاطمه زهرا (س) است. پس

۱. قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «.... ثُمَّ فَتَقَّ نُورُ ابْنَتِي فَخَلَقَ مِنْهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فَالْسَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مِنْ نُورِ ابْنَتِي فَاطِمَةَ وَ نُورُ ابْنَتِي فَاطِمَةَ مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ ابْنَتِي فَاطِمَةُ أَفْضَلُ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» مجلسی، بحار الانوار، 37/82-84.

۲. مسعودی، اسرار الفاطمیة، 279.

۳. ذکر عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَانَتْ كُنْيَةُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمَّ إِيَّهَا. ابن عبد البر، الاستيعاب فی معرفة الأصحاب، 1899.

۴. حسن‌زاده آملی، شرح فص حکمه عصمتیه، 81-82.

۵. حسن‌زاده آملی، شرح فص حکمه عصمتیه، 78.

۶. حجرات: 13.

در قله کمال انسانیت، در سلسله رجال، یک نفر هست و او شخص خاتم (ص) است و در سلسله نساء، یک نفر است و او شخص فاطمه زهرا (س) است.¹ پس عقل کل و نفس کل، اب و ام‌اند و همه موجودات باذن الله سبحانه از این ابوبین به وجود آمده‌اند. پس چون مادر انوار و فضائل، فاطمه عقیله رسالت، مظهر اتم نفس کل است، لذا تفسیر انفسی اقوم، آن جناب، ام ابیها و مادر پدرش، حضرت خاتم انبیاست. البته تکویناً رتبه عقل کل، بالاتر از رتبه نفس کل است.² بنابراین، چون همه موجودات از نفس کل به عنوان «أم» ظهور یافته‌اند، پس نبوت نیز از این نفس کل است.

پس با همه این توصیفات، فاطمه زهرا (س) که هم مادر همه مخلوقات و هم مادر همه مؤمنان است، باید تربیت اطفال مؤمنان را هم برعهده بگیرد.

نتیجه‌گیری

سرنوشت نفوس اطفالی که در سنین کودکی از دنیا رفته و از کمالات انسانی بی‌بهره بوده‌اند، از جمله مسائل مهم و پرچالش معاد است. برخی از اندیشمندان، همچون فارابی این نفوس را به علت عدم وجود کمالات معرفتی، دارای بقای برزخی و قیامتی نمی‌دانند، ولی دیگر اندیشمندان بر پایه مبانی انسان‌شناختی و نیز براساس آیات و روایات متعدد، بر بقای این نفوس پس از مرگ تأکید دارند. برخی از آیات قرآن به مسئله وجود معاد برای همه نفوس انسان‌ها اشاره دارد که نفوس اطفال، از این عمومیت مستثنا نخواهد بود. برخی از آیات و روایات نیز مشخصاً حیات برزخی و قیامتی این نفوس را بیان کرده است. پس از مشخص شدن ضرورت وجود حیات برزخی و قیامتی نفوس اطفال از منظر قرآن و روایات و دیدگاه‌های اندیشمندان اسلامی، به چگونگی حیات اخروی اطفال مؤمنان و نیز تربیت این نفوس پرداخته شد. اطفال دارای والدین مؤمن از دو جنبه با دیگر اطفال متفاوت‌اند: اول آنکه، والدین آن‌ها مؤمن‌اند و این والدین به واسطه ایمانشان نزد خداوند متعال دارای ارزش‌اند و دوم آنکه، تولد آنان مطابق احکام شرعی است. یکی از اصلی‌ترین روش‌های تربیتی نفوس این اطفال، الحاق به والدین مؤمنشان است که این نکته را می‌توان به دلیل وجود قرب و کرامت مؤمنان نزد خداوند و چشم‌روشنی آنان توسط خداوند متعال دانست. طبق آیه 21 سوره طور، در بهشت، اطفال به پدران مؤمنشان ملحق می‌شوند و طبق روایات مختلف، این الحاق همراه با تربیت نیز هست. یکی دیگر از روش‌های تربیتی، الحاق نفوس اطفال مؤمنان به اولیای الهی؛ یعنی حضرت زهرا (س) که دارای مقام مادری یا نفس کلی بر همه مخلوقات است و نیز حضرت ابراهیم (ع) و

1. وحید خراسانی، حلقه وصل رسالت و امامت، 75.

2. وحید خراسانی، حلقه وصل رسالت و امامت، 79-82.

همسرشان است. این الحاق نیز همراه با تعلیم است. نکته حائز اهمیت این است که تربیت توسط والدین با تربیت توسط اولیای الهی در تضاد نیست و جمع میان آنها ممکن است و می‌توان تربیت والدین را ذیل تربیت اولیای الهی، خصوصاً حضرت زهرا(س) دانست. این تعلیم و تربیت، ذیل فطرت اطفال که بر آن آفریده شده‌اند، انجام می‌شود و هرآنچه استعدادها و ویژگی‌های انسان است، از جمله خداشناسی، دین داری، حقیقت‌طلبی، کمال‌جویی و... شکوفا می‌شود. در واقع، این تعلیم نیاز این نفوس را به استكمال نظری برای آماده‌شدن و تکامل در عوالم تجرد برطرف می‌کند. پس تربیت اطفال باید با در نظر گرفتن فطریات صورت گیرد و روش این تربیت، به صورت رمز و اشاره و در شکل حروف مفرد و القای معانی است. به عبارت دیگر، این علم اکتسابی نخواهد بود؛ بلکه علمی فطری است که جنبه حضوری دارد.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، ۱۳۸۰.
- ابن بابویه، محمد بن علی. التوحید. به تحقیق سید هاشم حسینی طهرانی. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۳۵۷.
- ابن بابویه، محمد بن علی. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال. قم: دار الشریف الرضی، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی. کتاب من لایحضره الفقیه. به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. الإشارات و التنبيهات. قم: البلاغه، ۱۳۵۸.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. المبدأ و المعاد. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۶۳.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله. رسائل ابن سینا. استانبول: دانشکده ادبیات استانبول، ۱۹۵۳ م.
- ابن عبدالبر، یوسف بن عبدالله. الاستیعاب فی معرفة الأصحاب. به تحقیق علی محمد بجاوی. بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ق.
- امامی جمعه، سید مهدی، منصوره سادات و داد. تکامل اخروی در چشم انداز صدرایی. تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول، ۱۳۹۶.
- جوادی آملی، عبدالله. تسنیم؛ تفسیر قرآن کریم. تنظیم و ویرایش علی اسلامی، قم: اسراء، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
- حسن‌زاده آملی، حسن. شرح فص حکمه عصمتیه فی کلمه فاطمیه. تهران: الف، لام، میم، چاپ اول، ۱۳۹۰.
- حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی. تفسیر روح البیان. بیروت: دار الفکر، چاپ اول، بی‌تا.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه. تفسیر نور الثقلین. به تصحیح هاشم رسولی. قم: اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.
- خادمی، عین‌الله، مرتضی حامدی. «تقسیم نفوس اخروی و سعادت یا شقاوت آنها در فلسفه سهروردی». انسان پژوهی دینی، س ۷، ش ۲۳ (۱۳۸۹): ۷۱-۹۶.

خادمی، عین الله، مرتضی حامدی. «لذت و الم اخروی در فلسفه سینوی». آینه معرفت، (دانشگاه شهید بهشتی)، س 9، ش 28 (1390): 1-27.

رحیم پور، فروغ السادات، فاطمه زارع. «مقایسه دیدگاه ابن سینا و ملاصدرا پیرامون ارتباط عقل فعال با نفوس بعد از مرگ بدن»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهرکرد، س 7، ش 24 و 25 (1391): 33-50.

سهروردی، یحیی بن حبیش. مجموعه مصنفات. به تصحیح و مقدمه هانری کرین. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، 1380.

شاهملکی، مجتبی. سرنوشت ارواح در برزخ؛ پژوهشی قرآنی، روایی و کلامی. قم: مؤسسه بوستان کتاب، 1392.

صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة. بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، 1981 م.

صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. الشواهد الربوبیة، ترجمه جواد مصلح. تهران: سروش، چاپ هفتم، 1392.

صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. المبدأ و المعاد. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران، چاپ اول، 1354.

صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم. تفسیر القرآن الکریم (صدرا)، به تصحیح محمد خواجهوی، قم: بیدار، چاپ دوم، 1366.

طباطبایی، محمدحسین. اصول فلسفه و روش رئالیسم. با مقدمه و پاورقی مرتضی مطهری. تهران: صدرا، 1390.

طباطبایی، محمدحسین. ترجمه تفسیر المیزان. ترجمه محمدباقر موسوی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، چاپ پنجم، 1374.

طبرسی، فضل بن حسن. ترجمه تفسیر مجمع البیان. ترجمه حسین نوری همدانی، تهران: فراهانی، چاپ اول، بی تا.

طبری، محمدبن جریر. جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دارالمعرفة، چاپ اول، 1412 ق.

فیض کاشانی، ملا محسن. تفسیر الصافی. قم: الهادی، چاپ دوم، 1416 ق.

قرشی بنابی، علی اکبر. قاموس قرآن. تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ ششم، 1371.

قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القمی. به تحقیق و تصحیح طیب موسوی جزائری، قم: دار الکتب، چاپ سوم، 1404 ق.

کلینی، محمدبن یعقوب. الکافی. به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، 1407 ق.

کهریزی، زهرا، عباسعلی منصوری، مجتبی بیگلری. «فرجام نفوس ناقصه از منظر آیات و روایات». معرفت کلامی، س 11، ش 2 (1399): 89-106.

مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. بحار الانوار. قم: الوفاء، 1403 ق.

مسعودی، شیخ محمدفاضل. اسرار الفاطمیة. قم: زائر، 1378.

- مطهری، مرتضی. توحید. تهران: صدرا، ۱۳۹۶.
- مطهری، مرتضی. فطرت. تهران: صدرا، ۱۳۸۱.
- مطهری، مرتضی. مجموعه آثار. تهران: صدرا، ۱۳۸۹.
- مکارم شیرازی، ناصر. تفسیر نمونه. تهران: دار الکتب الإسلامية، چاپ دهم، ۱۳۷۱.
- منصوری، عباسعلی، زهرا کهریزی، «فرجام نفوس ناقصه از دیدگاه فارابی». فلسفه، س ۴۷، ش ۲ (۱۳۹۸): ۱۸۹-۲۱۰. <https://doi.org/10.22059/jop.2020.75979>
- مولایی، عزت‌الله. مع الרכب الحسینی من المدینة الی المدینة. قم: مثلیة الولی الفقیه فی حرس الثورة الاسلامیة، ۱۳۷۹ق.
- وحید خراسانی، حسین. حلقه وصل رسالت و امامت: برگرفته از بیانات حضرت آیت‌الله العظمی وحید خراسانی. قم: مدرسه امام باقرالعلوم(ع)، چاپ اول، ۱۳۹۱.

Transliterated Bibliography

- Fayḍ Kāshānī, Muḥsin. *Tafsīr al-Ṣāfi*. Tehran: al-Hādī, Chāp-i Duwum, 1995/1416.
- Ḥaqqī Brūsawī, Ismā‘īl ibn Muṣṭafā. *Tafsīr Rūḥ al-Bayān*. Beirut: Dar Fikr, Chāp-i Awwal, s.d.
- Ḥasanzādih Āmulī, Ḥasan. *Sharḥ Faṣṣ Ḥikmah ‘Ismatīyah fī Kalimah Fāṭimiyyah*. Tehran: Alif, Lām, Mīm, Chāp-i Awwal, 2012/1390.
- Ḥūwayzī, ‘Abd ‘Alī ibn Jum‘ah. *Tafsīr Nūr al-Thaqalayn*. ed. Ḥāshim Rasūlī. Qum: Ismā‘īliyyān, Chāp-i Chāhārum, 1994/1415.
- Ibn ‘Abd al-Barr, Yūsuf ibn ‘Abd Allāh. *al-Istī‘āb fī Ma‘rifat al-Aṣḥāb*. researched by ‘Alī Muḥammad Bajāwī. Beirut: Dār al-Jīl, 1992/1412.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *al-Tawḥīd*. researched by Sayyīd Ḥāshim Ḥusaynī Tihirānī, Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī, 1978/1357.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *Kitāb Man Lā Yaḥḍuruh al-Faqīh*. researched by ‘Alī Akbar Ghafārī. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī, Chāp-i Duwum, 1993/1413.
- Ibn Bābawayh, Muḥammad ibn ‘Alī. *Thawāb al-A‘māl wa ‘Iqāb al-A‘māl*. Qum: al-Sharīf al-Raḍī, Chāp-i Duwum, 1986/1406.
- Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. *al-Ishārāt wa al-Tanbihāt*. Qum: al-Balāgha, 1979/1358.
- Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. *al-Mabḍā‘ wa al-Ma‘ād*. Tehran: Mū‘assisah-yi Muṭālī‘āt-i Islāmī, 1985/1363.

- Ibn Sīnā, Ḥusayn ibn ‘Abd Allāh. *Rasā’il Ibn Sīnā*. Iṣṭānbūl: Dānishkadīh-yi Adabīyāt Iṣṭānbūl, 1953/1372.
- Imāmī Jum‘ah, Sayyid Mahdī; Manṣūrah Sādāt Vidād. *Takāmūl Ukhravī dar Chashmandāz-i Ṣadrāyī*. Tehran: Mū’assisah-yi Pazhūhīsh Hīkmat wa Falsafah-yi Irān, Chāp-i Awwal, 2017/1396.
- Javādī ‘Āmulī. ‘Abd Allāh. *Tasnīm: Tafsīr-i Qurān-i Karīm*. Tanzīm va Virāyish ‘Alī Islāmī, Qum: Asrā’, Chāp-i Sivum, 2009/1387.
- Kahrīzī, Zahrā, ‘Abbās ‘Alī Manṣūrī, Muṭtabā Biglarī. “Farjām Nufūs Nāqīshah az Manẓar Āyāt va Rivāyāt”. *Ma’rifāt Kalāmī*, yr. 11, no. 2 (2021/1399): 89-106.
- Khādīmī, ‘Ayn Allāh, Murtaḍā Ḥāmidī. “Lazzat va Alam Ukhravī dar Falsafah-yi Sinavī”. *Āynih Ma’rifāt* (Shahid Beheshti University), yr. 9, no. 28 (2012/1390): 1-27.
- Khādīmī, ‘Ayn Allāh, Murtaḍā Ḥāmidī. “Taqṣīm Nufūs Ukhravī va Sa‘ādat yā Shiqāvat ān-hā dar Falsafah-yi Suhrawardī”. *Insānpazhūhī Dīnī*, yr. 7, no. 23 (2011/1389): 71-96.
- Kulīnī, Muḥammad ibn Ya‘qūb. *al-Kāfī*. ed. ‘Alī Akbar Ghafārī va Muḥammad Ākhūndī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya, Chāp-i Chāhārum, 1987/1407.
- Majlisī, Muḥammad Bāqir ibn Muḥammad Taqī. *Biḥār al-Anwār*. Qum: al-wafā’ 1983/1403.
- Makārim Shīrāzī, Nāshir. *Tafsīr-i Numūnah*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Dahum, 1992/1371.
- Manṣūrī, ‘Abbās ‘Alī, Zahrā Kahrīzī, “Farjām Nufūs Nāqīshah az Didgāh-i Fārābī”. *Falsafah*, yr. 47, no. 2 (2020/1398): 189-210.
- Maṣ‘ūdī, Shaykh Muḥammad Fāzīl. *Asrār al-Fāṭimīyyah*. Qum: Zā’ir, 2000/1378.
- Mawlāyī, ‘Izzat Allāh. *Ma’a al-Rakb al-Ḥusaynī min al-Madīna ilā al-Madīna*. Qum: Mithliya al-Walī al-Faqīh fī Ḥaras al-Thawra al-Islāmīyya, 1960/1379.
- Muṭaharī, Murtaẓā. *al-Tawḥīd*. Tehran: Ṣadrā, 2018/1396.
- Muṭaharī, Murtaẓā. *Fiṭrat*. Tehran: Ṣadrā, 2003/1381.
- Muṭaharī, Murtaẓā. *Majmū’ah-yi Āṣār*. Tehran: Ṣadrā, 2011/1389.
- Qumī, ‘Alī ibn Ibrāhīm. *Tafsīr al-Qumī*. researched by Ṭayyib Musawī Jazā’irī. Qum: Dār al-Kitāb. Chāp-i Sivum, 1984/1404.
- Qurān-i Karīm*. translated by Makārim Shīrāzī, Tehran: Daftar Muṭālī’āt Tārīkh va Ma’ārif-i Islāmī, 2002/1380.
- Qurashī Bunābī, ‘Alī Akbar. *Qāmūs Qurān*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya. Chāp-i Shishum, 1993/1371.

Rahimpūr, Furūgh al-Sādāt, Fātimah Zāri^۱. “Muqāysih-yi Dīdgāh-i Ibn Sīnā va Mulāsadrā Pirāmūn Irtibāt ‘Aql Fa‘āl bā Nufūs Ba‘d az Marg-i Badan”, *Majalah-yi Faculty of Literature and Humanities, Shahrkurd University*, yr. 7, no. 24-25 (2013/1391): 33-50.

Şadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. *al-Ḥikma al-Muta‘āliya fi al-Asfār al-‘Aqliya al-Arba‘a*. Beirut: Dār Iḥyā’ al-Tūrāth al-‘Arabī, Chāp-i Sivum, 1981/1401.

Şadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. *al-Mabdā wa al-Ma‘ād*. Tehran: Anjuman Ḥikmat va Falsafah-yi Irān, Chāp-i Awwal, 1976/1354.

Şadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. *al-Shawāhid al-Rubūbiya*. translated by Javād Muşliḥ. Tehran: Surūsh, Chāp Haftum, 2014/1392.

Şadr al-Dīn Shīrāzī, Muḥammad ibn Ibrāhīm. *Tafsīr al-Qurān al-Karīm (Şadrā)*, ed. Muḥammad Khvājavi, Qum: Bidār, Chāp Duwum, 1988/1366.

Shāhmalikī, Muḥtabā. *Sarnivisht Arvāḥ dar Barzakh; Pizhūhishī Qurānī, Rivāyī va Kalāmī*. Qum: Mū‘assisah-yi Bustān-i Kitāb, 2014/1392.

Suhravardī, Yaḥyā ibn Ḥabash. *Majmū‘ah-yi Muşannifāt*. Ed. Henry Corbin. Tehran: Pazhūhishgāh-i ‘Ulūm-i Insānī va Muṭālī‘āt-i Farhangī, 2002/1380.

Ṭabarī, Muḥammad ibn Jarīr. *Jāmi‘ al-Bayān fi Tafsīr al-Qurān*. Beirut: Dār al-Ma‘rifa. Chāp-i Awwal, 1992/1412.

Ṭabarsī. Faḍl ibn Ḥasan. *Tarjamah-yi Tafsīr Majma‘ al-Bayān*. translated by Ḥusayn Nūrī Hamadānī, Tehran: Farāhānī, Chāp-i Awwal, s.d.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥusayn. *Tarjamah-yi Tafsīr al-Mizān*. translated by Muḥammad Bāqir Musawī. Qum: Mū‘assisa al-Nashr al-Islāmī, Chāp-i Panjum, 1996/1374.

Ṭabāṭabāyī, Muḥammad Ḥusayn. *Uşūl Falsafah va Ravish-i Ri‘ālisim*. Bā Muqaddamah-yi Murtażā Muṭaharī. Tehran: Şadrā, 1970/1390.

Vaḥīd Khurāsānī, Ḥusayn. *Ḥalqah-yi Vaşl Risālat va Imāmat: Bargiriftah az Bayānāt Ḥazrat Āyat Allāh al-Uzmā Vaḥīd Khurāsānī*. Qum: Madrisah-yi Imām Bāqir al-‘Ulum (AS), Chāp-i Awwal, 2013/1391.